

تاریخ وصول: ۹۲/۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۲/۲۰

بررسی مفهوم عشق در آثار روزبهان بقلی

محمد رضا شادمنا من

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد خلخال، گروه ادبیات فارسی، خلخال، ایران

شهریار حسن زاده

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد خوی، گروه ادبیات فارسی، خوی، ایران

لطفعلی بی غم علی بابالو

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد خلخال، کارشناسی ارشد ادبیات فارسی، خلخال، ایران

چکیده:

عشق از مهم ترین مسائل بنیادین تصوف و عرفان اسلامی است، به گونه ای که نمی توان بدون آن به حوزه عرفان و تصوف و مفاهیم اساسی آن وارد شد. در تعریف عشق سخنان زیادی بیان کرده اند و هر کس به اقتضای درک و فهم خود از عشق و عاشقی سخن گفته است. از طرفی تعدادی از شاعران و نویسندگان، حکیمان و فیلسوفان نیز دریافت و برداشتی از عشق ارائه کرده اند، که هر کدام در کلیت خود و در مقایسه با هم جنبه هایی از عشق را به تصویر کشیده اند. در این میان روزبهان بقلی معروف به «شیخ شطّاح» و «شطّاح فارس» و سرسلسله روزبهانیان، در عرصه عرفان و ادب فارسی نیز به تعریف و توصیف عشق پرداخته است که دیدگاه او متناسب با مقصود مورد نظر خود و بیان تجربیات عرفانی، مفاهیم اخلاقی، موضوعات مختلف حکمی و تعلیمی و در نهایت برای بیان رموز عشق و شور و شوق عاشقانه قابل تأمل و بررسی است. در پژوهش حاضر خلاصه ای از دیدگاه های شیخ شطّاح در خصوص عشق و انواع آن، توصیف، تعریف و در کل جایگاه عشق در چارچوب فکری آنان مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است.

کلید واژه ها: عشق، عرفان، روزبهان، عشق حقیقی، عشق مجازی.

پیشگفتار

واژه عشق چنان با ادب فارسی عجین شده است که اگر آن را از ادبیات این مرز و بوم و به ویژه ادبیات عرفانی حذف کنند، چیزی جز کالبدی بی روح باقی نمی‌ماند. عشق را از عشقه گرفته‌اند و آن گیاهی است که در باغ پدید آید در بن درخت. اول بیخ در زمین سخت کند، سپس سر برآرد و خود را بر درخت می‌پیچد تا جمله درخت را فرا گیرد و چنانش در شکنجه کند که نم در میان درخت نماند و هر غذا که به واسطه آب و هوا به درخت می‌رسد به تاراج برد تا آن گاه که درخت خشک شود. (فی الحقیقه العشق، سهروردی ۱۴/۷۵)

«عاشقان با علم به این همه سوز و گداز آتش عشق را چون جان عزیزش می‌دارند، سوختن در آن را مایه آرامش و نجات خود می‌دانند» (نای نیایش، دکتر شاد منامن). عشق را مقدمات است و بدایت عشق ارادت است، از آنجا به خدمت آیند، بعد از آن موافقت است، بعد از آن رضایت است، حقیقتش محبت است، و آن از دو طرف درآید و از انعام معشوقی و از رویت معشوق به اول عمومست و دیگر خصوص، چون به کمال رسد شوق است، «و چون» به حقیقت استغراق رسد، «یسمی عشق» آن که آن را نتیجه‌هاست. (عبرالعاشقین، روزبهان ۱۵/۲۹)

روزبهان عشق را بر پنج قسمت تقسیم می‌کند:

- ۱- نوعی الهی است و آن منتهای مقاماتست جز اهل مشاهده و توحید و حقیقت را نباشد.
- ۲- نوعی عقلی است و آن از عالم مکاشفات ملکوت باشد، و آن اهل معرفت راست.
- ۳- نوعی روحانی است، و آن خواص آدمیان را باشد، چون به غایت لطافت باشد.
- ۴- نوعی بهیمی است و آن رذال الناس را باشد.
- ۵- نوعی طبیعی است و آن عامه خلق را باشد.

در تعریف عشق

عشق به معنای محبت شدید و علاقه خاص است. در قرآن کلمه عشق به صراحت نیامده، اما از مفاهیم دیگری که معنای عشق را می‌رساند، نام برده شده است. در قرآن حب و مشتقات آن ۸۲ بار آمده است. (محمد فواد عبد الباقی) بعضی از مردم معبودهایی غیر از خداوند، برای خود انتخاب می‌کنند و آن‌ها را چون خدا دوست می‌دارند، اما آن‌ها که ایمان دارند، عشقشان به خدا (از مشرکان نسبت به معبوهانشان) شدیدتر است. (بقره: آیه ۱۶۵) در این آیه شریفه، حب و علاقمندی به عشق تفسیر شده است.

در روایات و احادیث، از «عشق» نام برده شده است. پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود: «با فضیلت‌ترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد و با عشق عبادت کند». (بحارالانوار، ج ۶۷: ۲۵۳، حدیث ۱۰) علامه مجلسی بعد از ذکر حدیث می‌فرماید: عشق به معنای زیاده روی در دوست داشتن و محبت است. گاهی خیال می‌شود عشق، مخصوص علاقه داشتن به امور باطل است، به همین جهت در علاقه به خدا به کار نمی‌رود، اما این حدیث بر خلاف پندار مزبور است؟ آن چه در مورد مذمت و سرزنش است، عشق جسمانی، حیوانی و شهوانی است و آن چه مورد مدح و ستایش قرار گرفته، عشق روحانی و انسانی می‌باشد. عشق نوع اول به مجرد وصال و رسیدن به آن، فانی شده و از بین می‌رود و عشق از نوع دوم تا ابد باقی و پایدار است. (بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۵۴)

احمد غزالی در کتاب سوانح العشاق که مشهورترین عشق نامه زبان پارسی است نقل کرده که عشق غیر قابل توصیف و بیان است، عشق امری درونی و شخصی است، عاشق با عوالم عشق و حالات آن درگیر است و آن چه بیان می‌کند، این عوالم و حالات است. عشق هم چون وجود مفهومش در غایت ظهور و در غایت خفا است. حب در اصطلاح، گرایش به سوی چیزی لذت بخش و سازگار با طبع و وابستگی خاص میان انسان و کمال اوست که اگر شدت یابد عشق نامیده می‌شود (غزالی، ۱۳۵۸، ج ۴: ۳۱۴) این انفعال انسانی تابع ادراک و معرفت است و از شناخت زیباییهای ذاتی محبوب یا از احسان وی نشأت می‌گیرد. (همان)

در عرفان عشق دو جنبه دارد:

- ۱- عاشق، عاشق جمال معشوق است و معشوق، عاشق عشق عاشق
- ۲- عاشق نیازمند به حسن معشوق است و معشوق، نیازمند به عشق عاشق می‌باشد.

از نظر اسلام عشق ورزیدن و عشق حقیقی مورد تأیید است و صرف محبت به چیزی قبیح نیست. زیرا: إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ (نهج الفصاحه، حکمت ۶۹۰)؛ خداوند خود زیباست و زیبایی را دوست دارد و حتی در مورد خلقت انسان آمده است که: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ. در واقع تنها کلید معارف الهی و انوار علوم غیبی را عشق می‌دانند که عاشق به خاطر عشق سرشارش می‌تواند در عالم غیب گام بردارد و در قرآن آمده است: وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَ فِي صُحُفِهِ سَجَادِيهٌ آمَدَهٌ اسْت: فَزَعَّ قَلْبِي لَمَحَبَّتِكَ؛ خداوند هرگاه دل بنده را آماده برای محبت خویش سازد، لامحاله جای دیگری در آن نمی‌ماند خلاصه اگر چه لفظ عشق در قرآن نیامده اما اصل معنا که شدت دوستی است مطرح شده است.

بعضی از روان شناسان عشق را یک مرض نفسانی دانسته و عاشق را یک فرد بیمار تلقی کرده‌اند. اما اسلام به عاشق نه تنها به عنوان یک بیمار نمی‌نگرد، بلکه تکامل فطرت خدادادی او را به نمایش می‌گذارد؛ چرا که با شناخت زیبایی، همه کشش و جذب او برای رسیدن به معشوق به کار گرفته می‌شود. رجالٌ صدقوا ما عاهدوا الله عليه فَمِنْهُمْ مَنْ قَفِنِي نَجْبَهً وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا. (سوره احزاب، آیه ۲۳)

انواع عشق

مفهوم «عشق» هم چون مفهوم «هستی» بدیهی است و قابل تعریف نیست، در کل می‌توان گفت عشق لذت شدید بردن یک انسان از چیزی به شکل و شمایل لطیف و اوصاف پسندیده و تناسب اعضا و ترکیب زیبایی می‌باشد و به عبارت روشن‌تر، عشق یک سنت الهی است و انسان به حکم این که در دایره امکان قرار دارد و احساس نقص در وجود خویش می‌کند، به رفع نقص و تمرکز کمالات در وجود، همت می‌گمارد و چون شیفته خیر و کمال مطلق است، گاهی از عشق حقیقی - که عشق به ذات پاک خداوند است - به عشق‌های ظاهری دل می‌بندد و با قوه تخیل خویش محبوب حقیقی را - که از حد و حصر زمانی و مکانی منزّه است - در لباس طبیعت، به نمایش می‌گذارد و به طور طبیعی کمال محدود و محصور را به جای زیبایی و کمال صرف برای خود می‌آراید که از آن به عشق مجازی تعبیر می‌کنند.

این عشق مجاز نیز به دو قسم است: عشق نفسانی و عشق حیوانی. عشق نفسانی، عشقی است که مبدأش شباهت و همانندی نفس عاشق با معشوق در جوهر و نفس باشد و بیشتر

علاقه اش به سبب شمائل و اخلاق پسندیده معشوق است و عشق حیوانی آن عشقی است که منشأش شهوت بدنی و در راستای لذت حیوانی باشد.

از طرفی ابن سینا (متوفی ۴۲۷ قمری) عشق را به دو نوع طبیعی و اختیاری تقسیم می‌کند. در عشق طبیعی شخص به نفع یا ضرر خود استشعار ندارد. در عشق اختیاری نوعی محاسبه بین سود و زیان وجود دارد. اما در این میان استثنائی تحت عنوان عشق ظرفاء نیز قائل است که در آن نفس حیوانی انسان تحت تأثیر نفس ناطقه قوه شهوانی را (تضعید داده) در راستای تشبه به علت اولی اعمال می‌کند. (امین، ۱۳۸۲: ۲۶۲)

در کل می‌توان عشق را به صورت زیر تقسیم کرد:

- ۱- عشق طبیعی: در عشق طبیعی عاشق معشوق را از برای خود خواهد.
- ۲- عشق روحانی: در عشق روحانی عاشق معشوق را هم از برای خود و هم از برای معشوق خواهد.
- ۳- عشق الهی: در عشق الهی عاشق معشوق را نه برای خود بلکه برای معشوق می‌خواهد.
- ۴- عشق مجازی: عشق مجازی از حسن صوری پیدا می‌شود و مانند آن ناپایدار است. از این عشق حاصلی جز بقای نسل باقی نمی‌ماند. این عشق از تضعید و تلطیف میلی جنسی پیدا می‌شود.
- ۵- عشق حقیقی یا الهی: فیض و جذبه‌ای است که از طرف معشوق مطلق، بر دل عاشق صادق فرود می‌آید.
- ۶- عشق عرفانی: عشقی که بن مایه‌های معرفتی و شهودی دارد و از عرفان سرچشمه می‌گیرد.

ویژگی‌های عشق

از دیدگاه عرفا، عشق یک ودیعه الهی است، امانتی الهی که خدا فقط بر دوش آدمی نهاده است و از دید عرفا، دلیل آفرینش هستی، عشق است و اساس هستی، عشق است. خداوند می‌فرماید: من یک گنج مخفی بودم که دوست داشتم شناخته شوم، دوست داشتم مرا ستایش کنند و ستایش‌کنندگانی داشته باشم و انسان‌ها را آفریدم که ستایشم کنند. خداوند می‌گوید هیچ موجودی حاضر به پذیرش امانت عشق نشد؛ ولی انسان آن را به دوش کشید؛ چرا که انسان آن‌قدر محو جمال خدا شده بود که بدون در نظر گرفتن پیامدهای آن عشق را پذیرفت.

بنابراین با توجه به ازلی و قدیمی بودن عشق، و این که عشق از مفاهیم بسیار مهمی است، در عرفان و ادبیات ما این واژه بسیار دیده می‌شود.

کلمه عشق نخستین بار در ادب فارسی در شعر شهید بلخی (م ۳۵۲ق) به کار رفته است و در ادبیات منظوم فارسی نیز عشق دو جلوه بزرگ دارد که جلوه نخستین آن عشق جسمانی (انسانی) و جلوه دومین آن عشق عرفانی (روحانی) است. در ادبیات فارسی عشق در نوع اول ابتدا در مثنوی‌های رودکی جلوه می‌کند و بعدها در مثنوی‌های نظامی به اوج خود می‌رسد. شاعرانی که بیشتر از عشق عرفانی سخن گفته‌اند، سنایی و دیگری عطار نیشابوری است، که شکوه عشق در زمان عطار به کمال و در دوران مولانا از برجستگیهای ویژه برخوردار می‌باشد. در اشعار سعدی و حافظ نیز نوع دیگر عشق از نوع ادبی و نظری با بن مایه‌هایی از عرفان و شور و شوق عاشقانه که در حافظ این عشق به آسمان و حقیقت ازلی می‌رسد و در عرصه ادبی و عرفانی نیز به جایگاه خاص خود نائل شده است. این عشق و متعلقات آن ویژگی‌های خاصی دارد که به صورت تیتروار خصوصیات آن نوشته می‌شود.

- عشق، تعریف شدنی نیست.
- عشق حقیقی و مجازی، عطیه الهی به موجودات است.
- تنها در عشق ارزش صید شدن عاشق وجود دارد.
- عشق، وصف حضرت حق تعالی است:
- عشق، همچون صفات دیگر حق تعالی ازلی و ابدی است.
- عشق، سبب خلقت جهان است و جماد را نیز زنده کند.
- عرفا و صوفیه با استناد به حدیث کنز، علت فاعلی و غایی جهان هستی را عشق می‌دانند.
- عشق، در همه هستی جاری و ساری است و موجودات را به حرکت و پویایی در آورد.
- گردش افلاک و حرکت تکاملی جهان به واسطه عشق است.
- عشق، سبب پیوند و اتحاد اجزای هستی است.
- عشق، حلال معمای هستی است.
- عشق، کلید فیوضات ربانی است.
- عشق، حیات بخش و عروج دهنده است.
- عشق، موجب اتحاد مخلوق با خالق شود.
- عشق، محو کننده معشوق‌های زوال پذیر است.

- عشق، دو جانبه است.
- عشق، قهار و کشف اسرار است.
- عشق، اندک اندک ذایقه باطنی عاشق را ارتقا بخشد.

روزبهان بقلی

روزبهان ابومحمد بن ابی نصر بن روزبهان بقلی فسایی شیرازی، معروف به «شیخ شطّاح» و «شطّاح فارس» عارف اهل فارس بود. او در سال ۵۲۲ هجری قمری در خانواده ای دیلمی الاصل در فسا بدنیا آمد. این عارف و دانشمند سده ششم و هفتم و از سرسلسله روزبهانیان بوده و دیلمیان مقیم فارس بوده اند و چون در فسا به بقل (سبزی و تره بار) فروشی اشتغال داشت ملقب به «شیخ روزبهان بقلی» بود. در مکتب به آموختن قرآن پرداخت و در محضر دانشمندان عصر به فراگرفتن علوم متداول مشغول شد. از همان اوان زندگی تمایلات عرفانی داشت تا اینکه در ۲۵ سالگی از خلق برید و در کوههای اطراف شیراز به عبادت و ریاضت پرداخت و حافظ قرآن شد و نزد نخستین مرشد خود، شیخ جمال الدین فسایی رفت. او پس از حج به مصر و شام رفت و سرانجام به شیراز بازگشت و باقی روزگار خود را به تدریس، تربیت مریدان و نگارش کتاب گذراند. امام فخرالدین نصر بن مریم. ارشدالدین علی نیریزی (متوفی ۶۰۴) صدرالدین سیلفی اصفهانی (۴۷۸-۵۷۶) که شیخ روزبهان و ابونجیب سهروردی (۴۹۰-۵۶۳) در حدود سال ۵۵۷ در اسکندریه در محضر او بودند.

آثار شیخ روزبهان

شیخ روزبهان تألیف را نوعی حجاب شمرده اما بیش از شصت اثر در علوم ظاهر و باطن داشته که برخی از آنها موجود است. آثار وی درباره تصوف حدود ۲۱ کتاب است که برخی از آنها بدین شرح است:

- الأغانه یا شرح الحُجُبِ وَ الأستار فی مقاماتِ أهل الأنوار و الاسرار، به عربی
- الأنوار فی کشف الاسرار، به فارسی
- بیان المقامات
- سیر الأرواح، به عربی
- درباره احوال روح و تصرف آن در نفس
- کشف الاسرار و مکاشفات الأنوار

- غَلَطَاتُ السَّالِكِينَ، به فارسی در باب لغزشهایی که در راه سالکان پیش می‌آید
 - يَوَاسِينَ، به عربی
 - مَشْرَبُ الْأَرْوَاحِ
 - رِسَالَةُ قَدَسٍ يَاقَدَسِيهِ يَاسِرِسَالَةُ الْأَنْسِ فِي رُوحِ الْقُدْسِ - در دوازده باب، به فارسی
 - شرح شطحیات، به فارسی
 - مَنطِقُ الْأَسْرَارِ بَيَانُ الْأَنْوَارِ، به عربی
 - عِبَهْرُ الْعَاشِقِينَ: در ۳۲ فصل در عشق و اقسام آن انسانی، عقلی، روحانی، الهی و جمال پرستی. عبهرالعاشقین با تصحیح و مقدمه فارسی و فرانسوی و ترجمه فصل اول به زبان فرانسوی، چاپ شده است.
 - مکتوبات روزبهان
 - لَطَائِفُ الْبَيَانِ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَ عَرَائِسُ الْبَيَانِ
 - الْمَكْنُونُ فِي حَقَائِقِ الْكَلِمَاتِ النَّبَوِيَّةِ
- شیخ روزبهان در پارسی نویسی استاد بود و در آثار او تعبیرات بسیاری حاکی از توجه به شخصیتها، عناصر داستانی و مفاهیمی مربوط به ایران باستان وجود دارد، مجموعه سروده های او به دو زبان فارسی و عربی در دیوان المعارف فی الشعر گردآوری شده بود از سروده های وی بارها عارفان و شاعران استقبال کرده اند؛ از آن جمله مولوی در غزل مشهور منسوب به او با مطلع «بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست» به هم‌آوردی با شیخ روزبهان برخاسته و پاره ای از مضامین غزل وی را با عباراتی مشابه تکرار کرده است، اما سعدی در غزلی با همان وزن و قافیه، با لحنی بس تند و تیز به مولوی پاسخ گفته است. شاعران پارسی گوی بارها اشعاری در ستایش وی سروده یا اقوال و احوال وی را به رشته نظم درآورده اند؛ از آن جمله اند: فخرالدین عراقی؛ عبدالرحمان جامی، داعی شیرازی، همچنین حافظ نیز اشعاری دارد که نماینده اثرپذیری او از روزبهان بقلی است. شیخ به گویش نیریزی هم ابیاتی دارد، عقاید و آرای روزبهان بقلی (در فروع دین) شافعی شمرده اند، اما به طوری که از کتاب الموشح بر می‌آید، او در حصار مذهب شافعی نمانده و گاه به رأی مذاهب دیگر عمل می‌کرده است. شاعران پارسی گوی بارها اشعاری در ستایش وی سروده یا اقوال و احوال وی را به رشته نظم درآورده اند؛ از آن جمله اند: فخرالدین عراقی؛ عبدالرحمان جامی، داعی شیرازی. شیخ روزبهان هر هفته چند نوبت در مسجد عتیق و مسجد سُتُفُری وعظ می‌کرد. او در اواخر عمر به نوعی

فلج دچار شد، اما باز هم با شوق و به کمک مریدان به مسجد می‌رفت و وعظ می‌کرد. وی در محرم ۶۰۶ (۲۱ ماه مه سال ۱۲۰۹ میلادی - ۳۱ اردیبهشت ۵۸۸ شمسی) در شیراز درگذشت. مزارش در قبرستان محله باغ نو (درب شیخ) و جنب رباطی بود که بر اساس کتیبه قدمگاه، خود آن را در ۵۶۰، در شیراز ساخته بود و بعدها مزارش به این رباط ملحق شد. (نقل با تلخیص از ارنست، ۱۳۸۷: ۳۰)

عشق از نظر روزبهان بقلی

قرن ششم هجری از ادوار مهم در تاریخ تصوف به شمار می‌آید. در این قرن نام آورانی در عرصه عرفان اسلامی به ظهور رسیدند که با خلق آثار عرفانی بسیار، شعاع اندیشه‌های خویش را تا قرون متمادی بر عرفان ایران و جهان پرتوافکن ساختند. از این جمله شیخ روزبهان بقلی است که با توجه به غنای تعالیم عرفانی اش یکی از چهره‌های برجسته عرفان ایران به شمار می‌رود. از آغاز کودکی شوق به عبادت و خلوت در او پیدا شد. نقل است که او چند بار با خضر نبی دیدار کرد و پس از شش سال و نیم انزوا و ریاضت در بیابا نه‌ای اطراف فسا به آرامش و سکون دست یافت و آنگاه در طریقت گام نهاد (زرین کوب، ۱۳۸۵: ۲۲۰). پیران او در طریقت عبارت‌اند از: شیخ جمال الدین خلیل فسایی، جاگیرکردی، شیخ سراج‌الدین احمدبن سالبه و شیخ ابوبکر بن عمدین محمد، معروف به برکر. (میرمحمد، ۱۳۵۴: ۴۶)

عمده تعالیم عرفانی وی در آثار نظیر *عبرالعاشقین*، شرح شطحیات، کشف الاسرار و مشرب الارواح مطرح شده است. از مؤلفه‌های برجسته عرفان وی می‌توان به عشق، مکاشفه، ولایت، شطح و توجه به جایگاه انسان در هستی اشاره کرد. (اسفندیار و سلیمانی، ۱۳۸۹: ۳۳) تمام آثار روزبهان بقلی شرحی از احوال ایمانی و مشحون از بحث در باره جمال الهی است. چرا که در تصوف عاشقانه که طریقه او است، مدار این احوال تجلیات جمالی است که به عشق و جذب متتهی می‌شود و لذا جلال نیز تابع جمال است.

تصوف عاشقانه در نظر روزبهان، تصوفی است که بیشتر به طریق عشق و محبت می‌پردازد. البته این را هم باید توجه کرد که اینطور نیست که آن کس که اهل معرفت است شور و شوق عشق ندارد یا آنکه اهل معاملات و عمل است فارغ از معرفت و عشق است. نه، غلبه هریک از این سه مقام نسبت به دیگری در سالک باعث این تقسیم بندی شده است: در یکی از معرفت عشق زاید و در دیگری از عشق معرفت بیرون آید. این است که عرفا و اولیای خدا با اینکه

تفاوت در احوال دارند میانشان هم دلی هم وجود دارد (عبهرالعاشقین، ۱۳۶۶: ۷۲) نقل به مضمون از مقدمه مصحح).

مفهوم عشق در عبهرالعاشقین و شرح شطحیات

اغلب عارفان در باب عشق سخن‌های نغز گفته و نوشته‌اند. از همان آغاز در اندیشه صوفیان مفاهیم حُب محبت و عشق با هم پیوند عمیق داشته‌اند. رابعه عدویه، عارف بزرگ قرن دوم هجری را از جمله اولین صوفیانی می‌دانند که مفهوم حب الهی را به شکل گسترده در اشعار و نیای شهای مجذوبانه خود مطرح کرده است. این روند، به رغم مخالفت‌های فقها و قشریون، همچنان ادامه یافت و در سخنان عارفانی نظیر بایزید بسطامی، حلاج، ابوسعید ابوالخیر، احمد غزالی، عین القضاة همدانی و سرانجام به طور برجسته‌ای در آثار روزبهان بقلی ظهور یافت. (اسفندیار و سلیمانی، ۱۳۸۹: ۳۳)

طریقت روزبهان در تصوف مبتنی بر عشق است و در احوالات روحانی او پایگاه بلند عشق کاملاً هویدا است. رؤیاهای، مکاشفات و شطحیات وی نیز متأثر از این توجه وافر به عشق است. برای بررسی جایگاه عشق در آثار روزبهان، بهترین و جامع‌ترین کتاب عبهرالعاشقین است که به زبان فارسی و منحصراً در موضوع عشق نوشته شده است. این میراث روزبهان به عارفان بعد از او نیز رسیده است و در اشعار دو شاعر غزلسرای ایران یعنی سعدی و حافظ ردپای عرفان عاشقانه روزبهان کاملاً پیدا است. (کربن، ۱۳۸۴: ۱۷۱)

و اما کتاب عبهرالعاشقین؛ عبهر در لغت نامه دهخدا و فرهنگ معین معانی مختلفی دارد از جمله: نرگس، یاسمین، پر گوشت (انسان اسب و غیره) دراز و نازک و خوش تن (از هر چیز). کتاب عبهرالعاشقین نیز کتابی است صوفیانه به زبان فارسی مبتنی بر عشق به عبارت دیگر داستانی است از عشق صوفیانه که روزبهان در حالات و مقامات خاص عرفانی این کتاب را به رشته تحریر در آورده و همچنانکه می‌اندیشیده سخن گفته، این کتاب در تهران به سال ۱۹۵۸ میلادی به اهتمام آقای کربن در ۳۲ فصل در عشق و اقسام آن از جمله عشق انسانی، عقلی، روحانی، الهی و جمال پرستی و... عبهر بطبع رسیده است.

موضوع این کتاب عشق صوفیانه است و حالات آن. از طرفی با توجه به آثار مختلف روزبهان از جمله عبهرالعاشقین می‌توان ادعا کرد اساس طریقت شیخ روزبهان عشق و جمال پرستی است. او رسیدن به کمال معنوی را همین طریق دانسته است. تحت تأثیر چنین مشربی،

بررسی مفهوم عشق در آثار روزبهان بقلی / ۲۰۱

شیخ اندیشه‌های ابتکاری و بدیع فراوانی در عرفان ذوقی به قلم آورده است. دکتر محمد معین در مقدمه عبهر العاشقین اظهار می‌دارد که برای فهم آثار عرفایی نظیر عطار، مولانا، عراقی، اوحدالدین کرمانی و حافظ مطالعه عبهرالعاشقین بسیار ضروری است. روزبهان آموزگار و مرشد طریق عشق در تصوف بود، بنابراین پرداختن به آثار این عارف عاشق را تا اندازه‌ای مهم فرض نموده‌اند که روشن کننده نکات مبهم و پر حرف و حدیث غزلیات خواجه شیراز می‌تواند محسوب شده و احتمالاً به مقداری از تفسیرهای به رای و عاری از لطف و ذوق بر شعر این شاعر آسمانی پایان دهد و تاحدودی ریشه‌های فکری او را روشن سازد.

در کلام روزبهان بقلی «عشق سیفی است که از عاشق سر حدوث برمی دارد. عشق کمالی است که از کمال حق است، چون در عاشق پیوندد، از صرف عبودیت و حدودیت به جلال الهیت، ظاهر و باطنش ربّانی شود. ذکر موت بر ایشان روا نباشد. هر که به عشق حق زنده باشد دگر موت بر وی راه نیابد.» (عبهرالعاشقین، ۱۳۶۶: ۹۱۸)

به عقیده روزبهان عشق را تنها عشق می‌تواند تعریف و توصیف کند، یعنی احتیاج به عشق هم از عشق است. (همان: ۷)

این مضمون در سخنان عارفان پیش از روزبهان نیز دیده می‌شود، هیچ نکته‌ای نکته‌دیگری را تبیین نمی‌کند مگر اینکه: «از جمله سمون محب می‌گوید باریک‌تر و دقیق‌تر از آن باشد. نکته‌ای باریک‌تر از عشق نیست. پس چیست که بتواند آن را شرح دهد. (ارنست، ۱۳۸۴: ۳۳۱) مولانا نیز در شرح عشق چنین می‌گوید:

هرچه گویم عشق را شرح و بیان	چون به عشق آیم خجل مانم ز آن
گرچه تفسیر زبان روشن‌گر است	لیک عشق بی زبان روشن‌تر است
چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت	چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت
عقل در شرحش چو خر در گل بخت	شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت

(مولوی، ۱۳۸۵، دفتر اول، ابیات ۱۱۱-۱۱۵)

روزبهان عشق را از جمله صفات حق می‌داند. (عبهرالعاشقین، ۱۳۶۶: ۱۳۸) در دیدگاه وی صفات و ذات حق از هم جدایی ناپذیرند و هیچ کدام بذاته قابل شناختن نیستند. پس عشق هم بذاته قابل شناختن نیست. عشق صفتی از معدن قدس است که از تغییر حوادث منزه است،

زیرا صفت حق است. پس عشق و عاشق و معشوق پیش از وجود اکوان و حدثان بوده‌اند. (همان، ص ۴۴) وی محرک اصلی عاشق را عشق ازلی می‌داند. (عبهرالعاشقین، ۱۳۶۶: ۲۳)

زیرا به عقیده وی عشق منشأ الهی دارد و خاک زمین عشق را از چهارراه ازل و ابد آورده‌اند و آن را در جایگاه حقیقی آن که دل آدمی است، قرار داده‌اند. (همان: ۶۴-۶۳)

گرچه روزبهان از عارفانی نیست که به تعادل میان شریعت و طریقت اصرار فراوان داشته باشد، اما معتقد است که عبودیت مقدمه عشق است و عاشق باید در دم عبودیت بسوزد تا اینکه انس به عالم ربوبیت در دلش پدید آید. (همان، ص ۱۰۲) به عقیده وی نهایت عشق، بدایت معرفت است و در معرفت، عشق کامل است، پس اگر عاشق با معشوق هم‌رنگ شود به مقام توحید نایل می‌شود. (همان، ص ۱۴۵)

از ویژگی‌های کلام روزبهان این است که در تبیین مسائل مربوط به خداشناسی از واژه‌های عرفانی و اصطلاحات عاشقانه بهره می‌گیرد و همان طور که پیش‌تر اشاره کردیم، عشق را از شئون و اوصاف الهی می‌داند و بدیهی است که الهیات روزبهان نیز حال و هوای عاشقانه پیدا کرده است. از جمله اوصاف عشق، بی حد و نهایت بودن است که در عین حال نشانگر خداگونگی آن نیز هست. براین اساس، روزبهان معتقد است که چون عشق نهایت ندارد، پس کمالی در عشق نیست، بلکه عشق در عین کمال است و در عشق هم مقصود نیست و عشق با مقصود هم موجود نیست. (همان: ۱۴۳-۱۴۰)

از آنجا که معشوق را نهایی نیست، عشق نمی‌تواند کامل شود. با این حال کمال عشق پایان عشق است، چون عشق در عالی‌ترین مرحله خود دیگر وجود ندارد، و... سزاوار است. و اینجاست که شطحیاتی چون «سبحانی»، «انا الحق» چون وقتی که مراحل عشق از ادوار جمال حق به طور کامل متجلی می‌شود، نه عاشق می‌ماند و نه معشوق و این فنا در عشق است. (ارنست: ۳۲۹-۳۳۰) همان گونه که خداوند بندگان مؤمن خود را مکرراً آزمایش می‌کند، در عشق نیز سخن از ابتلا و آزمایش است و روزبهان اذعان می‌دارد که از سوی حق به بلاهایی عشق آزموده شده و بدین ترتیب از خواص مریدان و دوستداران حق گردیده است. (عبهرالعاشقین، ۱۳۶۶: ۵) به عقیده وی شیرینی عشق انسانی به منزله امتحانی برای عشق ربّانی است. (همان: ۷۷)

روزبهان در آثار خود از مفاهیم رایج در فرهنگ اسلامی با تعبیر و تفسیر خاص خود است که در اسلام جایگاه بسیار «شهادت» و «شهید» بهره برده است. از آن جمله مفهوم بلندی دارد.

بررسی مفهوم عشق در آثار روزبهان بقلی/ ۲۰۳

روزبهان در کتاب *عبرالعاشقین* با نقل این سخن منسوب به پیامبر که می‌گوید: «هر آن کس که به آتش عشق سوخته شود، پس او شهید است...» (مَنْ أُحْرَقَ بِنَارِ الْعَشْقِ، فَهُوَ شَهِيدٌ؛ وَ مَنْ قَتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَهُوَ شَهِيدٌ) می‌فرماید هر کس در راه عشق شهید شود با انبیا در حضرت جبروت و میادین ملکوت به مرکب «عشق هم عنان می‌گردد؛ زیرا شاهراه عشق مقتل شهداست و مشاهد انبیا. عاشقی که در عشق می‌کوبد به آن دلیل شهیدش می‌خوانند که به شمشیر غیرت در منزل ابتلا کشته شده است. چون سلطان عشق از بدایت تا نهایت، نیک‌غیور است و عاشقان را به شمشیر غیرت، سر «غیربین برمی‌دارد. (همان: ۲۵ و ۱۰۸) بسیاری از عارفان بر این باورند که رابطه خالق و مخلوق را باید همانند رابطه عاشق و معشوق تفسیر کرد؛ زیرا مخلوقی نیست که در او آتش عشق حق نباشد و عشق حق بر هر کس واجب است. حال برخی بر اثر غفلت و بی‌خبری گرمی این آتش را در وجود خود حس نمی‌کنند و برخی با توجه و مراقبه آن را در باطن خویش شعل هور می‌سازند. عین القضاة در کتاب *تمهیدات* می‌گوید عشق همه کس را فرض راه است، چون به خدا رسیدن فرض است و لابد هر چه به واسطه آن به خدا رسند به نزد طالبان حق فرض شد. (اسفندیار و سلیمانی، ۱۳۸۹: ۳۷) «عشق بنده را به خدا رساند، پس عشق از برای این معنا فرض راه آمد. (عین القضاة همدانی، تمهیدات: ۹۶).

عارفان در تبیین رابطه عاشقانه انسان و خدا به آیات و احادیث بسیاری استناد می‌کنند، کنت کزناً و حدیث قدسی از جمله آیه ۵۴ سوره مائده «... یا ایها الذین آمنوا... یحببهم و یحبونهم». (میراخوری، ۱۳۸۷: ۲۹۶)

روزبهان از جمله عارفانی است که به جواز این اطلاق و رابطه عاشقانه مخلوق... مخفیاً با خالق اعتقاد دارد. او در کتاب *عبرالعاشقین* قول برخی از موافقان و مخالفان این اطلاق را برشمرده است و بایزید بسطامی، جنید بغدادی، ابوالحسین نوری، ذوالنون مصری، حلاج و شبلی را در شمار موافقان آورده است. (عبرالعاشقین، ۱۳۶۶: ۱۰)

روزبهان در مذمت زاهدانی که رابطه عاشقانه دریغاً زهداً اگر استعداد عشق داشتند: میان مخلوق و خالق را مردود می‌شمارند، می‌گوید «در پیچ زلف یاران ترک، تجلی حق می‌دیدند». (همان: ۸۳-۸۲)

روزبهان معتقد است که خداوند علت تامه ایجاد عشق در مخلوق و ایجاد این رابطه دوسویه و عاشقانه بین خود و بندگان خود است. او داستان قرآنی آدم و حوا و خوردن میوه از

درخت ممنوعه را چنین تفسیر می‌کند که آن دو از حد عقل به حد عشق تجاوز نموده بودند. یعنی خداوند با منع کردن آنها موجب تهییج و عصیان آنها شد. بدین ترتیب که وقتی آدم و حوا به درخت نزدیک شدند، انوار قدس آن را پوشاند و حق در درخت بر آنان تجلی کرد. مثل تجلی حق در درخت بر موسی. آن دو عاشق درخت شدند و در جوار آن باقی ماندند و آن نهی حق را فراموش کردند. (همان: ۶۳) بنابراین خداوندی که خود را بر همه ذات هستی متجلی کرده تا بنده را عاشق خود نماید، بیشتر از هر موجود دیگری سزاوار اطلاق واژه عشق است.

از نظر عارفانی که مشرب عرفانی آنها مبتنی بر عشق است موضوع حُسن و زیبایی بسیار مهم است؛ از این رو، آنان را عارفان مکتب جمال نیز خوانده‌اند. آنان عشق به زیبارویانی که در نظر م یآیند را شمه‌ای از عشق به آن زیبای نادیدنی می‌دانند که تنها موجودی است که سزاوار عشق ورزیدن است. (هلموت، ۱۳۷۷: ۵۶۹)

در تصوف عاشقانه روزبهان، انسان آئینه دار جمال حق است، پس بدون تردید در این بینش، عشق به حسن و زیبایی از لوازم اصلی شناخت و محبت حق به شمار می‌رود. از این رو، یکی از اصول طریقت روزبهان همانند اوحدالدین کرمانی و احمد غزالی، اصرار به صحبت خوبرویان و تعظیم حُسن و زیبایی است (زرین کوب: ۲۲۴). احمد غزالی در سوانح سخن لطیفی بدین مضمون دارد که بدایت عشق آن است که تخم جمال. از دست مشاهده در زمین خلوت دل افکند» (غزالی: ۱۴۳). روزبهان نیز در عبهرالعاشقین سخنان بسیاری را از پیامبر اکرم (ص) درباره حسن و زیبایی نقل می‌کند که نشان از توجه وافر او به حُسن و جمال و تأثیر آن در ایجاد عشق در انسان دارد (عبهرالعاشقین، ۱۳۶۶: ۲۹-۳۲) به عقیده او عشق و حسن از ازل با هم عهد بسته‌اند و هرگز جدایی نمی‌پذیرند. (روزبهان ثانی، روح الجنان، ۱۳۴۷: ۱۷۹) توجه به زیبایی و جمال پرستی موجب شده است که روزبهان حضرت یوسف (ع) را یکی از مظاهر زیبایی و حسن بداند و به سوره یوسف، که شرح داستان عاشقانه یوسف و زلیخاست، بسیار توجه کند. او عاشقانه بودن را دلیل «احسن القصص» بودن این سوره می‌داند. (پازوکی، ۱۳۷۸: ۸۰)

از نظر روزبهان برای درک حقیقت حُسن اهلیت لازم است و همگان قادر به درک حسن و جمال نیستند. او حُسن را صفتی از صفات حق می‌داند که وقتی خداوند می‌خواهد قلب بنده اش را به سوی خود جلب کند، انوار حُسن را بر آن می‌تاباند و او را شراب عشق می‌نوشاند.

بر این اساس، هرچه رؤیت حُسن و درک آن بیشتر باشد، عشق نیز فزونی می‌یابد. (نقل به مضمون از مشرب الارواح، ۱۹۷۳: ۱۳۲)

بنابراین تجلیات جمالی که به عشق و جذبه منتهی می‌شود و جلال را تابع جمال می‌گرداند، مدار تجربه‌های دینی و عرفانی روزبهان را تشکیل می‌دهد. (پازوکی، ۱۳۷۸: ۷۳-۶۸)

از نظر روزبهان عشق و حُسن از یک معدن (معدن صفات) می‌آیند، پس هر کس به آن معدن نزدیک‌تر باشد به عهد عشق نزدیک‌تر است و هر که وجودش لطیف‌تر و جسمش رقیق‌تر و جانش شریف‌تر باشد، بهره بیشتری از حُسن می‌برد. هر که در این جهان، حُسن و جمال و کمال و وفا یافت، در آن جهان، اهل انس و انوار است و جمالش در آتش نسوزد و از جهان بی ضرر و بی خطر است. (نقل به مضمون از عبهرالعاشقین، ۱۳۶۶: ۳۲-۳۳) او همچنین میان زیبایی آدمی و زیبایی غیرآدمی مثل رنگ‌ها و اشیا فرق می‌گذارد. او زیبایی انسان را خاصیت انوار تجلی ذاتی و زیبایی اشیا را از طراوت فعل حق می‌داند؛ از این روست که قبله زهاد، نگاه کردن به عالم، و قبله عشاق، نگاه به آدم است؛ زیرا آیا موجود در کون، آیات تنگدلان عالم منهاج، ولی روی آدم، بروز آفتاب تجلی ذات و صفات است. (همان: ۳۵) منهاج سالکان، طلب و معارج عاشقان، مطلوب است. و سبب اشتیاق انسان به صورت زیبا از اینجاست. (رسالة القدس: ۹)

روزبهان روند عاشق شدن به روی زیبا را در عباراتی زیبا چنین توصیف می‌کند: وقتی نور جمال قدم در حُسنِ حَسَنِ طلوع می‌کند، حُسن اصلی مقابل دیده عاشق قرار گرفته و بدین صورت الفت طبیعی با حسن صوری پیوند می‌گیرد. طبع دل عاشق، هم طبع دل معشوق می‌شود. عقل متجانس می‌گردد و نور دیده روح با نور دیده متحد می‌شود. سر با سر می‌آمیزد و صفات معشوق به خیال عاشق سر از گریبان جمال برمی‌آورد. چه در ظاهر و چه در باطن پیوند کامل پدید می‌آید و بدین صورت است که صفات معشوق در عاشق نفوذ می‌کند و جان و دل و عقل و صورت و صفت او را فرامی‌گیرد و نفس را هوای عشق پیدا می‌شود و عقل را هوس التباس در عشق انسانی، به روی انسان در می‌گیرد. روح را هوای جانان در جان و جمال جان که صفات معشوق است، پدید می‌آید. این در واقع «جذبات عشق قدم می‌باشد، لیکن جان عاشق در بدایت عشق انسانی برمی‌آید». (عبهرالعاشقین: ۳۹-۴۰)

روزبهران پس از برشمردن روابط میان حُسن و عشق چنین می‌گوید که بقای عشق بسته به بقای حُسن است. تا آنجا که اگر بر اثر حوادث و تغییر عمر، حُسن از روی معشوق به معدن اصلی خود بازگردد، عشق در عاشق نیز نقصان می‌گیرد؛ زیرا صورت معشوق تغییر می‌کند و دل عاشق وقتی که حُسن نیابد به دنبال حُسن دیگری می‌رود. این یادآور قصه کینزک و پادشاه، در مثنوی معنوی مولاناست. این اقتضای قدرتِ صانعِ قدیم است و حکمت لایزال اوست که نور از وقتِ ایجاد در معشوق تا عنفوان جوانی بیشتر نمی‌ماند و بعد از آن به تدریج به مغربِ ازل برمی‌گردد. تنها ولیّ است که آفتاب حُسن او زوال نمی‌گیرد و نقصان نمی‌پذیرد چون دارای حُسن ازلی است. (عِبهرالعاشقین، ۱۳۶۶: ۴۷-۴۸)

روزبهران گرایش به روی زیبا را از خطرات مصون نمی‌داند و از خطرات ناشی از این گرایش هشدار می‌دهد و مخلصان عشق را که در دم التباس قرار دارند از خطرات شهوات آگاه می‌سازد. به عقیده او عاشقان در ابتدا (بدایت سلوک) باید از صراط امتحان که پل دوزخ طبیعت است، عبور کنند و چنانکه در محل شوق ربّانی و ذکر عالمِ قدم، به خوشی و لذت طبیعت، از آن عالم نظر بازگیرند، در دوزخ شهوت می‌افتند و به آتش غیرت در زاویه قهر می‌سوزند و عالم شریعت برمی‌اندازند. (اسفندیار و سلیمانی، ۱۳۸۹: ۴۲)

در این مرحله برای عارفان خطرات بسیار است و کسانی قادر به رسیدن به این مرحله از عشق‌اند که به جمیع آتشیهای مجاهده عشق سوخته باشند. آنان که روحانی طبیعت‌اند در عشق ازل سکران و در جمال او صاحبی‌اند و غرق در جمال جاودان حق‌اند. (عِبهرالعاشقین، ۱۳۶۶: ۹۶ و ۹۸). روزبهران بر این باور بود که به جایی رسیده است که نگاه به روی زیبا برای او گناه با حق هفتاد بار عهد کردم که در روی ایشان نگاه نکنم، چون قد و زلف و خال و: «نیست گل و خلد و غنچ عین دیدم همه آن عهدها شکستم. در این معنا حق با من عتابی نکرد و آن «را گناه محسوب نکرد. (شرح شطحیات، ۱۳۶۰: ۱۷۳-۱۷۴). از سخنان روزبهران درباره حُسن و عشق چنین بر می‌آید که او با توجه به سوابقی که در علوم دینی داشته، به خوبی توانسته است اندیشه‌های جمال پرستانه را با عقاید شرعی تطبیق دهد. به زعم او مشاهده تجلّی حق در جمال معشوق تنها وسیله پرهیز از دام تشبیه و تعطیل است. (ستاری، ۱۳۶۶: ۴۲۲)

عارفان مکتب جمال زیبایی دوستی را از شهوت پرستی کاملاً متمایز دانسته‌اند. به زعم آنان زیبایی و حسن صاحب جمالان، سالکِ عاشق پاک را به سوی معدن حسن، یعنی جمال الهی رهنمون می‌گردد. آنان از عشق به جمال الهی به سوی همه زیبایی‌های دیگر راه برده و همه

خلقت الهی را که نمایش جمال اوست، شایسته عشق ورزی دانسته‌اند. (افراسیاب پور، ۱۳۸۰: ۲۰۰ و ۲۰۸)

انواع عشق از دید روزبهان بقلی

روزبهان نیز مانند بسیاری از عارفان دیگر برای عشق اقسام، اصول و مراتبی قایل شده است. از دیدگاه او عشق بر پنج نوع است:

- عشق الهی: منتهای مقامات و مختص اهل مشاهده و توحید و حقیقت است. این عشق از عالم طبیعت بیرون بوده و محبت محض است. (عبرالعاشقین، ۱۳۶۶: ۱۵)

- عشق روحانی: مختص خواص الناس است. اینان در عشق به مستحسنان به غایت استغراق می‌رسند. چنانکه به آتش مجاهدات طبیعت انسانی خود را بسوزانند و از شهوت دوری کنند، عشق آنها به عشق اهل معرفت می‌پیوندد. (همان: ۱۶)

- عشق عقلی: از سیر عقل کل در جوار نفس ناطقه در عالم ملکوت به وجود می‌آید و این بدایت عشق الهی است. (همان: ۱۷-۱۶)

- عشق طبیعی: این عشق برای عوام الناس است که از لطافت عناصر اربعه است. اگر غلبه عقلانیات و روحانیت در این نوع عشق باشد پسندیده است. در غیر این صورت به سوی طبع جسمانی متمایل می‌گردد. (همان: ۱۶)

- عشق بهیمی: این عشق مختص رذال الناس [مردم پست] است که از میل به نفس اماره که مهیج شهوات مذموم است ایجاد می‌شود. اما اگر این ضعف حیوانی بعد از صحبت محبوب و الفت با او، که یک دم است، از او برهد، در جهان عقول و نزد شریعت چنانکه بر احکام و اوامر الهی باشد، مذموم نیست. (همان: ۱۵-۱۶)

روزبهان برای عشق اصول چهارگانه‌ای را در نظر گرفته است که معادل عناصر چهارگانه طبیعت، یعنی آب، باد، خاک و آتش است که از آنها عنصر عشق انسانی و روحانی مکان می‌گیرد. چون طبع جان از طبع انسانی جدا شود، حُسن جان از حُسن صورت که عالم باد و خاک و آب و آتش است، به تأثیر فطرت، مقدس می‌شود و به معدن اصلی بازمی‌گردد. (عبرالعاشقین، ۱۳۶۶: ۳۸)

در تصوف عاشقانه روزبهان عشق مانند وجود است، که مفهومش از اعرف اشیا ولی حقیقتش در غایت خفاست. این عشق همانند وجود مراتب تشکیکی دارد و از عشق انسانی تا عشق الهی را در بر می‌گیرد. (پازوکی، ۱۳۷۸: ۷۲)

روزبهان در مشرب الارواح اصل عشق را به سه مرتبه، یعنی عشق انسانی، روحانی و ربّانی، منحصر می‌کند. اول عشق انسانی است که خود نردبانی برای عشق روحانی می‌باشد و این نیز خود نردبانی برای عشق ربّانی است. (مشرب الارواح، ۱۹۷۳: ۱۳۴) او همچنین از بدایت تا نهایت عشق را به دوازده مقام تقسیم کرده است که عبارتند از: عبودیت، ولایت، مراقبت، خوف، رجا، وجد، یقین، قربت، مکاشفه، مشاهده، محبت و شوق. مرتبهٔ اعلی بعد از اینها عشق کَلّی است که مقصد نهایی روح است. (عبرالعاشقین، ۱۳۶۰: ۱۰۰)

برخلاف برخی از صوفیان که می‌ترسند عشق انسانی سیمای متعالی عشق الهی را آلوده کند، روزبهان به انسان به عنوان تجلّی حق و آینهٔ جمال او بسیار ارج می‌نهد و از ارتباط تنگاتنگ میان عشق انسانی و الهی سخن می‌گوید. (ارنست، ۱۳۸۳: ۱۸) او دامنهٔ این ارتباط را به عشق و محبت والدین به فرزند نیز می‌رساند. (همان: ۱۶۸)

به عقیدهٔ روزبهان عشق انسانی و ربّانی در حقیقت یک عشق واحد است؛ نه انتقال موضوع انسانی به موضوع الهی، بلکه سخن از استحاله و تغییر ماهیت شخص عاشق در میان است. (کرین، ۱۳۸۷، ص ۴۰۴)

روزبهان بر این باور است که عشق عفیفانه و مقید به قانون شریعت که در قرآن دربارهٔ یوسف (ع) و زلیخا آمده، بر این نکته تأکید دارد که در روز الست مرغ جان در عالم عشق الهی با بال‌های عشق بشری پرواز کرده است. (شیمیل، ۱۳۸۴: ۴۸۱) گرچه حدث را طاقّت صرفِ قدم نیست، اما مقصود حق آن است که مرید را در ابتدا تربیت کند؛ زیرا در عشق انسانی، احکام عشق ربّانی پیدا است. و از مدارج این عشق انسانی به معراج عشق رحمانی می‌توان رسید. (عبرالعاشقین، ۱۳۶۶: ۷۰) «کس لالهٔ رخسار قدم در لال هزار روی معشوق نبیند از عشق بیگانه است و هر که چنین سخن نداند نزد عاقلان عشق، دیوانه است». (همان: ۳۷)

روزبهان دربارهٔ سلوک عاشقانه خطراتی را نیز برشمرده و هشدار می‌دهد که دم عشق انسانی در ابتدای عشق ربّانی، انسان را در فقرت طبیعت می‌افکند و دیر به منازل خود می‌رساند؛ زیرا این دم در عشق ربّانی، شرک است. (همان: ۹۱) پس خوشا کسانی که خداوند

آنان را بی زحمت مدارج عشق انسانی، در ره عشق ازلی در می آورد و آن منزل شهود صرف قدم است که گویند از رسم حدث بیرون است و آن منزل خواص انبیا و رسل و اصفیاست. (همان: ۴۹ و ۶۸) روزبهان کیفیت نیل به محبت حقیقی را چنین توصیف می کند: «عاشقان از جهان عقل به جهان جان سفر می کنند و با حواس پنج گانه طلب جانان می کنند و کم کم مقام به مقام ترقی کرده به کمال عشق می رسند. پس از اینکه ارکان چهارگانه عشق را جمع نمودند به الفت می رسند. و الفت جمعیت است؛ مقارنه دل به دل و سکون نفس. سپس جان به جان انس می گیرد و انس در رؤیت و صحبت قرار دارد. بعد از این مرحله وداست که بر اثر وصلت و قرب پدید می آید و آن غایت حظ دل عاشق است. پس از آن حقیقت نور عشق زیاد می شود که به آن محبت می گویند. آن گاه عشق بر عقل غلبه یافته و در جان عاشق می نشیند و محبت حقیقی از مجازی پیدا می شود. سپس خلّت و صفات یکتایی پدید می آید، بر اثر ازدیاد اندوه دل شغف (دلبستگی شدید) پیدا می شود و آن شدت ولع است. و اینجاست که عشق به شغاف قلب می رسد و پرده فؤاد را می سوزاند. سپس استشهاد به وجود می آید که بر اثر غلبه حب محبوب است. و عاشق مهیج جنون عشق می شود و اسرار معشوق به گزاف می گوید. دیگر جنون در جنون است و وله پدید می آید و عقل زایل می شود. بعد هیمنان و دیگر هیجان است. سپس عطش است و دیگری شوق. و آن غایت قلق (اضطراب) است. این گونه است که عشق در ظاهر و باطن سرایت می کند و در این عشق حضور و غیبت و سکر و صحو است. غایت عشق انسانی تا بدین جاست؛ زیرا جان در رؤیت صنایع صانع است و عشق صانع از مصنوع باز نمی داند؛ زیرا مبدأ عشق است. (اسفندیار و سلیمانی، ۱۳۸۹: ۴۵)

به عقیده او همان گونه که آدم آینه جمال خداوند بود، سالک نیز باید بکوشد تا لوح وجود خود را از نقش غیر فروشوید و سرانجام آینه تمام نمای حُسن خدایی در جهان هستی شود: «صارمیراة حُسن الله فی العالم کآدم (علیه السلام)» بنابراین توجه به زیبایی صوری انسان - یعنی همان زیبایی به ودیعت نهاده شده در آدم - و عشق مجازی می تواند سالک را به سوی جمال معنوی و عشق حقیقی و ربانی رهنمون شود. (مشرّب الارواح، ۱۹۷۳: ۱۳۴-۱۳۳)

روزبهان آیه «و نفخت فیه من روحی» (حجر/ سوره ۱۵، آیه ۲۹) را تجلی صفات خداوند در وجود آدم تفسیر می کند و یادآور می شود که این تجلی را نباید با حلول اشتباه کرد و یکی گرفت: «قال الله تعالی و نفخت فیه من روحی؛ روح او تجلی اوست، و تجلی ربه للجبیل، قلب آدم (علیه السلام) مشرق کرد، نور صفت از روی آدم پیدا شد و آن اثر روح در هیکل منکشف

شد. حق از آدم تجلی کرد به حقیقت اثر نه به رسم حلول». (شرح شطحیات، ۱۳۶۰: ۳۷۸) به گفته او: نور قدم از پیشانی آدم ساطع بود، ولی چون ابلیس نتوانست آن نور را ببیند عصیان ورزید. (همان: ۴۳۵)

از طرفی او از آدم به «صفی مملکت، بدیع فطرت، خزانه امانت و کارخانه حکمت» تعبیر می‌کند. (عبر العاشقین، ۱۳۶۶: ۲۷)

به دیگر سخن، ابلیس وجود خاکی آدم را دید، اما حقیقت الهی دمیده شده در او را که چون گنجی در ویرانه کالبد آدم نهان بود، نتوانست مشاهده کند و به همین جهت از سجده او سرپیچید: «اگر آن صفت که جمیع ملائکه از آدم دیدند، بدو پیدا شدی، بگذاختی از پرتو جان آدم، که به نور قدم و جلال ذات و صفات منور بود. چون ملعون او را ندید خیریت را دعوی کرد... و از عین حق درافتاد». (شرح شطحیات، ۱۳۶۰: ۵۱۲)

میان تکبر و سرکشی ابلیس و سرپیچی آدم (نزدیک شدن به شجره ممنوعه) باید تفاوت نهاد، زیرا حکمت در عصیان آدم این بود که خداوند می‌خواست صفات قهر و جلال و حشمت و جبروت خود را بدو نمایان سازد، به همین جهت عصیان آدم زبانی به «اصطفاء» او نرسانید، بلکه سبب قرب بیش‌تر وی گردید. (مشرب الارواح، ۱۹۷۳: ۲۳۷)

به عقیده روزبهان، مقصود از آموختن اسماء به آدم علم لدنی است، یعنی علمی که «اهل قرب را به تعلیم الهی و تفهیم ربانی معلوم و مفهوم شود نه به دلایل عقلی و شواهد نقلی». (عزالدین محمود کاشانی، مصباح الهدایه، ۱۳۷۲: ۷۶) اما اسماء آموخته شده به آدم چیست؟ این اسماء، اسماء «صفات و نعوت و اوصاف» الهی است، و آموختن اسماء به آدم یعنی او را مجمع و مظهر همه نامها و صفات گردانیدن. روزبهان حدیث «خلق الله آدم علی صورته» را به تخلق انسان به صفات خدایی تعبیر می‌کند و بر آن است که مقصود از خلقت آدم این بود که حق تعالی تمام دقائق «عالم اکبر» و ظرایف هستی را یکجا در «لباس صورت آدم» نمایان سازد. (شرح شطحیات، ۱۳۶۰: ۱۶۴-۱۶۵)

در واقع روزبهان، عشق و حسن را از عالم قدس دانسته و زیبایی جهان را ظهور زیبایی حق به شمار می‌آورد. به نظر این عارف بزرگ، جمال حق را تنها به چشم حق می‌توان مشاهده کرد و این هنگامی میسر می‌گردد که انانیت و خودپرستی از میان برداشته شود. او با حافظ شیرازی هماهنگ و هم‌آواز است. زیرا این شاعر عارف نیز مکرر به این مطلب اشاره دارد. آن جا که می‌گوید:

چشم آلوده نظر از رخ جانان دورست
بر رخ او نظر از آینه پاک انداز
غسل در اشک زدم کاهل حقیقت گویند
پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز

(دیوان حافظ، ۱۳۸۳: ۲۶۵)

و به دنبال سخنان پیشین می‌گوید: «عشق و عاشق و معشوق گرنه ماییم پس کیست؟ هرچه نه این دم است، عالم دویی است. این نادره نگر که من بی من بر من عاشقم و من بی من دائم در آینه وجود معشوق می‌نگرم، تا من کدام؟» شیخ در پایان فصل هفتم کتاب عبهر العاشقین به یک رباعی ترنم کرده و سخن خویش را خاتمه داده است. آن رباعی چنین است:

در جستن جام جم جهان پیمودم
روزی نه نشستم و شبی نغنودم
ز استاد چو وصف جام جم بشنودم
خود جام جهان نمای جم من بودم

او جام جهان نمای جم را خود دانسته و معتقد است وجود انسان آینه ظهور حقیقت است. او می‌گوید: «من بی من بر من عاشقم» و معنی این سخن آن است که وقتی خود پرستی از میان برداشته شود و انسان «بی من» گردد، او هم من عاشق است و هم من معشوق. این همان چیزی است که در آغاز این مبحث یادآور شدیم که برخی اولیاء حق، خود را اسمای حسناى حق دانسته و گفته اند هیچ اسمی از ما بزرگتر نیست و در ادعیه نیز آمده است که «و باسمائک التی ملات ارکان کل شیء» ارکان اشیاء قائم به انسان کامل بوده و نور حضرت ختمی مرتبت نخستین صادر از مبدأ غیب است».

«جمالش پرتو تجلی ذات بود؛ زیرا که او آینه صفات ذات بود. از آن، در این جهان، نشان آن جهان آمد، که موج لجه دریای عمیق قدم بود که از راه عدم در میان آمد. خلق را در دو طریق عشق آن سی حاصل آمد: بعضی را عشق از موافقت او پدید آمد و بعضی را عشق از تاثیر رویت و صحبت و تخلق به خلق عظیمش که حق آن را عظیم خواند، زیرا که تخلق به خلق او داشت. خلقتش نقش «خلق الله آدم علی صورته» یافته بود زیرا فرمود: لعمرک. خلقتش حق را صفت بود؛ زیرا گفت: «وانک لعلی خلق عظیم». (شرح شطحیات، ۱۳۶۰: ۴۵۶) بنگر که اهل معرفت را چه دلالتی است در عشق حق، عشق دوستش و محبت بندگانش و چه اشارتی

است در عشق انسانی دوست داشتن قرینان معشوق، قاعده عشق چنین است که عاشق بانگ سگان کوچه معشوق نیم شبان به جان شنود و آن را در وسیلت عشق از اسباب عشق داند.

مجنون روزی سگی بدید اندر دشت نانش می داد گرد آن سگ می گشت

گفتند که مهر سگت از بهر چه خاست؟ گفتا روزی به کوی لیلی بگذشت

چون صبغ عشق که محبت خاص است، حق را صفت آمد شاه شاهزاده رابه جلوه گری در کائنات به خلت و محبت بستود. ابراهیم علیه السلام را خلیل خواند و محمد را حبیب علیهما السلام و جمیع مقامات چون خوف و رجاء و صبر و توکل جز رضا که صفت حق است به رویت وارد غیب در جوار حق فنا شود. محبت نیز که صفت ذاتی است و عاشق و معشوق بدان موصوفاند فنا نگیرد و زوال نپذیرد. در «جنه الماوی» مفرح دل اولیای عشق و محبت حق است؛ زیرا که تاثیر رویت جمال قدیم و آلاء عمیم است ازلاو ابدأ لایزول فی الدارین حقیقه لا مجازا که معدن اصلیش عین الله است و آن را تغییر نیست». (همان: ۵۱۳)

روزبهان در جای دیگر، مساله علم الاسماء و خلافت انسان را مطرح کرده و چنین می گوید: «چون بذر فطرت را از قالب قدرت به تربیت حسن قدم از شاهراه عدم به جهان حدثان در آورد، ملائکه مقرب را فرمود: «انی جاعل فی الارض خلیفه» خلعت خلافت پوشیده و شربت علم: «وعلم آدم الاسماء کلها» در خزانه اسرار نوشیده، افسر شاهی از نور کبریایی بر سر نهاده و کمر عبودیت در مقام حریت به میان بسته، به لباس صفات و انوار ذات مزین شده، چهره را به خلوق جمال قدم به رشته صبغ صبغه الله در جامه جان زده، این چنین عروسی را حق، به خودی خود ستوده، در میان ملا نیکوان ملکوت گفته: «وصورکم فاحسن صورکم» این همه درباره آدم است؛ زیرا که او صفی مملکت بود و بدیع فطرت و خزانه امانت و کارخانه حکمت و نو آمده مسافران شاهراه قدم از ولایت عدم، صلوات الله علیه... عشق یعقوب بریوسف علیهما السلام مر عاشقان را دلیلی عظیم است در عشق انسانی؛ زیرا که عشق او جز عشق حق نبود و جمالش جمال حق را در عشق وسیلت بود. آن همه برای ان بود که سید ما فرمود صلوات الله علیه -یوسف را علیه السلام- که: «اعطی شطر الحسن» و حسن او، او را معجزات و آیت آمد؛ چون در آیاتش نشانه جمال حق بود». (شرح شطحیات، ۱۳۶۰: ۶۴-۶۳)

همان سان که در این عبارت مشاهده می‌شود، روزبهان، عشق یعقوب علیه السلام را به یوسف علیه السلام از مقوله عشق حق دانسته و جمال او را مظهر جمال الهی به شمار آورده است؛ به همین جهت در جای دیگر گوید: «عشق صفت قدس است در معدن قدس؛ از تغییر حوادث منزّه است؛ زیرا که حق را صفت است پیش از وجود اکوان و حدثان، عشق و عاشق و معشوق خود بود». (عبرالعاشقین، ۱۳۶۶: ۲۵)

روزبهان به دنبال همین مطلب، سخنان بدیع ابراز داشته و گوید: «چندان که نظر عاشق در صفات معشوق حسن اصلی بیش بیند، عشقش بیش باشد؛ زیرا که مصباح عشق را روغن حسن از قدم است «بزیادته و ینقص بنقصانه» برای آن که در اصل، عشق با حسن متحد است. بقای عشق بقای حسن است؛ تا بدان حد که به صفوف حوادث و زحمت طبایع و سیر عناصر و تغییر عمر چون از آینه کالبد، شمس حسن، تحت سحاب حواس از روی معشوق به معدن اصلی روی در می‌کشد، عشق در عاشق نقصان می‌گیرد، زیرا که به غروب او عالم صورت متغیر می‌شود. دل عاشق چون آفتاب حسن نیابد، طلب از معدنی دیگر کند. عجب مدار که در کبر سن معشوق، آن عشق در عاشق کم شود، زیرا که نور از وقت فطرت در معشوق تا عنفوان شبایش بیش نماند؛ آنکه به تدریج قمر حسن به مغرب ازل باز می‌گردد؛ چون که ظلمت معاصی از شب قهر در صفت و صورتش سرایت می‌کند. عاقلان دانند که چون شب آمد، نور آفتاب هیچ نماند؛ جز اهل ولایت را که فرمود: «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم، ثم ردناه اسفل سافلین، الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات...» مضمون این آیه شریفه این است که خداوند انسان را در بهترین صورت و نیکوترین قوام آفریده است، ولی پس از این او را به سافل‌ترین مرتبه نیز سوق می‌دهد، مگر کسانی که ایمان داشته و اعمال نیک به جای آورده‌اند و در همین جاست که شیخ روزبهان می‌گوید: «مگر نشینده‌ای که یوسف علیه السلام هر روز زیباتر و نیکوتر بودی» و «القیة علیک محبة منی» در شیخوخت نور حسن از روی موسی علیه السلام ساطع تر بود؛ چنان که ایشان را پیوسته برقع بر روی بودی و گر نه چنان بودی امت در عشق از عبودیت باز ماندندی. این است قصه عشاق ای شمع جان، اهل اشواق؛ تا بدانی که آن نور در پیشانی ماست به چشم حقیقت بنگر که نیک پیداست. «تعرفهم بسیماهم» حسن بدیع با عشق من مقرون است که حدیث حدث از معدن عشق و حسن بیرون است». (عبرالعاشقین، ۱۳۶۶: ۲۸-۹)

نتیجه گیری

عشق در چهارچوب فکری روزبهان بقلی جایگاه ممتازی دارد و او مفهوم عشق را به شکل برجسته‌ای در آثار خود، به ویژه در *عبر العاشقین* بیان کرده است. در واقع روزبهان بنای طریقت خویش را بر عشق نهاد و گستره این مفهوم در اندیشه وی تا بدان جاست که عشق را در تمام مراتب هستی، از بالاترین تا نازل‌ترین مرتبه ساری می‌داند. از نظر او عشق را حد و نهایتی نیست و این عشق است که از صفات حق است و چون ذات و صفات حق از هم جدا نیستند، پس عشق نیز چون ذات حق قابل توصیف نیست و تنها عشق قادر به وصف خود است. و تنها عشق است که می‌تواند رابطه میان مخلوق و خالق را به رابطه عاشقانه میان عاشق و معشوق بدل سازد. روزبهان ضمن توجه به انسان به عنوان تجلی جمال الهی، به *حُسن* و زیبایی ظاهری در انسان و تأثیر آن در ایجاد عشق در عاشق، عنایت بسیار دارد و میان *حُسن* و عشق پیوند ازلی برقرار می‌بیند. او عشق انسانی را نردبانی برای رسیدن به عشق ربانی می‌داند و با ارائه تقسیم بندی‌هایی از انواع عشق، چگونگی طی این طریق را بیان داشته است.

روزبهان که بنای طریقتش در تصوف بر عشق استوار گردید، تصوف عاشقانه را در قرن ششم به اوج خود رسانید و بر اعتلای مفهوم عشق در عرفان اسلامی تأثیر بسیار نهاد. الهیات روزبهان متأثر از توجه وافر او به عشق است. او در بیان مفاهیم دینی از اصطلاحات و واژگان عرفانی بهره بسیار گرفته است. در انسان‌شناسی روزبهان نیز مفهوم عشق جایگاه رفیعی دارد و گستره این مفهوم در بینش عرفانی او به گونه‌های است که از عشق بهیمی و طبیعی تا عشق روحانی و الهی را در بر می‌گیرد. بر این بنیاد است که او میان مخلوق و خالق رابطه عاشقانه می‌بیند و به جواز اطلاق واژه عشق بر حق اصرار می‌ورزد. روزبهان بر این باور است که عشق صفتی از اوصاف خداوند است که مانند سایر اوصاف او قابل شناسایی نیست و تنها خودِ عشق است که می‌تواند عشق را توصیف کند. انسان در دیدگاه روزبهان تجلی جمال حق است و عشق به زیبارویان پلی برای رسیدن به عشق الهی و ربانی است. بنابراین در عرفان روزبهان *حُسن* و عشق در کنار یکدیگر قرار گرفته و از ازل با هم پیمان بسته‌اند و هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند.

به طور کلی می‌توان مشترکات و وجوه تشابه مفهوم عشق را به صورت خلاصه این گونه بیان کرد. البته وجوه تفاوت و افتراقی نیز وجود دارد که در مقایسه با تشابهات بسیار ناچیز است و مفهوم عشق یگانگی بیشتری دارد:

- عشق موهبتی خداداد است.
- عشق امانت آسمانی و ویعه الهی است در نزد بشر.
- اساس جهان بر عشق استوار است و فلسفه ایجاد جهان اقتضای عشق می‌باشد.
- عشق ودیعه الهی است.
- عشق بزرگترین و عالیترین مظهر و ملطف و مکمل روح بشر است.
- کمال روحی و معنوی فقط در سایه عشق و محبت حاصل شدنی است.
- جمال یار از عشق ناتمام بشر مستغنی است.
- مذهب عشق جامع کلیه مذاهب و روش عشق فوق کلیه روش‌هاست
- در عشق حقیقی دل عاشق هرگز آرام نمی‌پذیرد و چون عشق تمام شدنی نیست لازمهء عشق نیز که هیجان و ناله و افغان است تمام نمی‌شود و رقت و تأثر و درد عشق در فراق از دوری معشوق و در وصال از جلوهء جمال معشوق دل و جان عاشق را ترک نمی‌گوید.
- در عشق حقیقی هرچه جور و جفای دوست بیشتر، عشق عاشق شدیدتر و هرچه ناز و عاشق‌کشی معشوق سخت‌تر عشاق او فراوان‌تر است.
- عشق، ازلی و ابدی و سابق بر آفرینش عالم و آدم است. عشق نخستین جلوه‌ی وجود می‌باشد و سابق بر آن چیزی نیست؛ وجود عشق با قدمت وجود آلهی آمیخته است.
- عشق از عقل و هوش گریزانست، خانقاه و مدرسه گنجایش اسرار عشق را ندارد بلکه راز عشق را در میخانه عشق و مستی باید جستجو کرد و سر عشق را از رندان مست باید پرسید.
- امتیاز بشر به عشق است و درجات معرفت و درک حقیقت و رسیدن به معشوق به نسبت استعداد و فهم و برحسب فکر عشاق است.

منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- بحار الانوار علامه مجلسی.
- ۳- ابن عربی، محیی‌الدین، (۱۳۸۱)، فتوحات مکیه، ترجمه، تعلیق و مقدمه: محمد خواجه‌جوی، تهران، انتشارات مولی، چاپ اول.
- ۴- ارنست، کارل. لئونارد لویزن، (۱۳۸۴)، روزبهان بقلی: عرفان و شطح اولیا در تصوف اسلامی ترجمه: مجدالدین کیوانی، تهران، انتشارات مرکز، ج ۱.
- ۵- افراسیاب پور، علی اکبر، (۱۳۸۰)، زیباپرستی در عرفان اسلامی، تهران، انتشارات طهوری.
- ۶- دایره‌المعارف تشیع، (۱۳۸۴)، احمدصدرحاج سید جوادی - بهاء‌الدین خرّمشاهی - کامران فانی - نشر شهید سعید محبی، چاپ اول، ج ۱۱.
- ۷- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۳)، لغت نامه، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، چاپ اول.
- ۸- روزبهان بقلی، (۱۳۸۳)، عبهر العاشقین به کوشش: هانری کربن و محمد معین، تهران، انتشارات منوچهری.
- ۹- روزبهان بقلی، (۱۳۵۱)، رساله القدس و غلطات السالکین، محمد جواد نوربخش، تهران.
- ۱۰- روزبهان بقلی، (۱۹۶۶م)، شرح شطحیات به کوشش: هانری کربن، ج ۱، تهران، انستیتو ایران و فرانسه.
- ۱۱- روزبهان بقلی، (۱۳۸۸)، عرائس البیان فی حقایق القرآن ترجمه علی بابایی، تهران، انتشارات مولی، ج ۱.
- ۱۲- روزبهان بقلی، (۱۹۷۲م)، مشرب الارواح، ج ۱، به کوشش: نظیف محرم خواجه، استانبول، کلیه الآداب.
- ۱۳- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۵)، جست و جو در تصوف، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۴- ستاری، جلال، (۱۳۶۶)، حالات عشق مجنون تهران، انتشارات توس.

- ۱۵- پازوکی، شهرام، (۱۳۷۸)، مجموعه مقالات عرفان ایران مقاله «تصوف عاشقانه روزبهان بقلی»، آزمایش، تهران، انتشارات حقیقت.
- ۱۶- شیمیل، آنه ماری، (۱۳۸۴)، ابعاد عرفانی اسلام، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۷- ضیایی، انور، (۱۳۸۸)، تقابل عقل و عشق در مثنوی مولانا و حدیقه سنائی، فصلنامه اندیشه‌های ادبی، سال دوم، شماره ۴، صص ۳۴-۱۹.
- ۱۸- عزالدین محمود کاشانی، (۱۳۷۲)، مصباح الهدایه، ج ۱، به کوشش: جلال همایی، تهران، سنایی.
- ۱۹- عین القضاة همدانی، (۱۳۸۴)، تمهیدات به کوشش: عقیف عسیران، تهران، بی تا.
- ۲۰- غزالی، احمد، (۱۳۷۰)، مجموعه آثار فارسی، به کوشش: احمد مجاهد، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۱- کرین، هانری، (۱۳۸۷) تاریخ فلسفه اسلامی ترجمه: محمد جواد طباطبایی، تهران، انتشارات کویر.
- ۲۲- کرین، هانری، (۱۳۸۴) تخیل خلاق در عرفان ابن عربی ترجمه: انشاءالله رحمتی، تهران، انتشارات جامی.
- ۲۳- معصوم علیشاه، (۱۳۳۹)، طرائق الحقایق به کوشش: محمد جعفر محجوب، تهران، ج ۲.
- ۲۴- معین، محمد، (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی معین، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۲۵- میرآخوری، قاسم، (۱۳۸۱)، مکاشفات صوفیان تهران، انتشارات شفیعی.
- ۲۶- ندیمی، غلامحسین، (۱۳۸۳)، روزبهان یا شطاح فارس شیراز، بیتا.
- ۲۷- هلموت، ریتر، (۱۳۷۷)، دریای جان، ترجمه: زریاب خویی و بایوردی، تهران، انتشارات الهدی.